وجه اول در تلازم میان امتناع ادراک خداوند و تصریف ذوات

- امتناع ادراک خداوند در مشاعر متصرف و امکان ادراک خداوند به وسیله‌ی معارف عقلانی

امتناع ادراک خداوند در مشاعر متصرف و امکان ادراک خداوند به وسیله‌ی معارف عقلانی

اشکال ایشان این بود که در این صورت اساس معرفت زیر سؤال می‌رود. خُب، پس چیزی که ذاتش باقی نیست، چیز دیگری را هم نمی‌توانند درک کنند. اساساً علم با ثبات سازگاری دارد. با زوال که سازگاری ندارد. البته این تقریری از بیان حضرت علیه السلام به‌عنوان محتملی بود و الا نمی‌گوییم عبارت این است. به‌عنوان محتملی این را گفتم.

اما جواب‌ش چیست؟ وقتی ما تناسب حکم و موضوع را در نظر می‌گیریم؛ وقتی حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «ذوات متصرف»، یعنی ذوات سیالهای که یک لحظه باقی نیستند، ممکن نیست یک چیزی داشته باشند تا برگردند و بتوانند درک کنند. تا می‌خواهد برگردد و درک کند، از بین می‌رود. لذا معلوم نمی‌شود، می‌خواهی چه کار کنی؟!

جواب‌ش این است که از همین «تصریف» و عدم بقائی که حضرت علیه السلام نفی معرفت و علم و امتناع از ادراک می‌کنند، می‌فهمیم که مقصودشان از ادراک، ادراک به مشاعر انسان است. ادراکی است که شبیه جمله‌ی صحیفه است: «وَ لَمْ تُمَثِّلْ فَتَكُونَ مَوْجُودًا»[1] و الا بدیهی است؛ خود حضرت علیه السلام که این خطبه را فرمودند، الآن حدود پانزده قرن است که حضرت اینها را فرموده‌اند. معارفش باقی است و ما داریم اینها را می‌خوانیم. تا اندازه‌ای که زحمت می‌کشیم و خطبه‌ی حضرت را درک می‌کنیم. چطور می‌شود بگویند: «تصریف الذوات»؟! خُب، اگر «تصریف» دارد، این خطبه هم باید عوض شود. چه کسی احتمال می‌دهد معارفی که خود حضرت علیه السلام در این خطبه فرموده‌اند، عوض شود؟! ذوات شامل خود این هم بشود. قوه‌ی مدرکه‌ی آن هم همینطور است؛ عقلی که می‌خواهد اینها را درک کند. اگر آن عقل می‌خواهد ثابت را درک کند، باید بهره‌ای از ثبات داشته باشد تا بتواند اینها را درک کند. اگر در عقل، تصریف و دگرگونی می‌آید، حالا اینها را درک می‌کند؟! لحظه‌ی دیگر دگرگون شده و آنچه را که درک کرده بود را، دیگر درک نکرده است. از بین رفت. معلوم است که مقصود حضرت این نیست. اصل دستگاه معرفت هم که تعطیل نمی‌شود.

پس چرا «تصریف الذوات»، امتناع ادراک می‌آورد؟ به تناسب حکم و موضوع می‌فهمیم تصریف است که امتناع می‌آورد. تصریف چه امتناعی می‌آورد؟ ادراک مشاعر. رودخانه و جوی که آب زلال از آن در می‌شود، اگر هم عکس ماه در آن افتاده است، این آبی که از دل جوی در می‌شود، این آب نمی‌تواند ماه را درک کند. چون آب زائل شد. شما باید چیز ثابتی پیدا کنید که بتواند آن ماه ثابت را درک کند. بله، جریان ممتد آب می‌تواند ماه ثابت را نشان بدهد، اما خود آن آب با حساب زوال و سیلانی که دارد، نمی‌تواند ثابت را درک کند.

بنابراین ادراک خدای متعال به معارف عقلانی که ممکن است. حضرت علیه السلام دارند برای معارف خطبه می‌خوانند. برای اینکه خداوند را به این معارفی که می‌گویند، بشناسیم. نمی‌خواهند

بگوید «ممتنع عن الادراک» یعنی ممتنع از ادراک اینهایی است که من میگویم. آن را که همه دارند درک میکنند. معرفت خدای متعال است. پس منظور از ادراک چیست؟ این است که با مشاعر به آن برسید. این نمیشود. چون مشاعر شما لحظه به لحظه دارد تغییر میکند. ثابتی که پشتوانهی این تغییر است را بما انّه الممتغیر نمیتواند درک کند.

شاگرد: تفسیرهای مختلفی از «یک عرفتک» هست، با این بیان شما برداشتی به ذهن من رسید؛ خود ذات شیء بما انّه الممتغیر صلاحیت ادراک را ندارد. ولی چون وجودش، آن به آن و لحظه به لحظه از مبدأ خدای متعال به او میرسد، امتداد جریان در آن رخ میدهد و پس وجود او یک نحو ثباتی پیدا میکند. نه آن ثبات خاص مختص به خداوند را، این ثباتی که ادامهدار است. با همین ثباتی که دارد، خدا را درک میکند. پس «یک عرفتک» یعنی چون خدای متعال این ثبات را به او داده است، او را درک میکند.

استاد: ما درکی داریم به وسیلهی ذوات متصرفه که برای خودشان باشد. نه درکی که عین وجود خودشان باشد. درست است که وقتی خدای متعال به یک موجودی وجود مستمر میدهد، در همان حین استمرارش هیچ وقت رابطهی او از خالق خودش منفصل نمیشود؛ از معرفت فطریای که این وجود سیال به خالق خودش دارد، منعزل نمیشود. حضرت علیه السلام هم که نمیخواهند از آن دست بردارند. در جاهای دیگر خودشان فرمودهاند. ذوات متصرفه نیستند مگر اینکه «یعرف خالقه»، «معروف عند کل جاهل»[2]، «احق و ابین ممارتاه العیون»[3]. اینها عبارات خودشان است. پس «ممتنع عن الادراک» به چه معنا است؟ یعنی از آن حیثی که متصرف است، این مشاعر متصرفه بخواهد برگردد، نه با سیالان وجودی خودش و از حیث وجودی خودش، بلکه از حیثی که مشاعر متصرفه دارد، بخواهد برگردد و درک کند. اینطور ممکن نیست.

شاگرد: این را قبول داریم. غرض من تعمیم بود. یعنی حتی با عقلی که ثابت است، چون ثبوتش، آن به آن مفاض میشود ... . چون عقل ما تابع نفس و روح ما است و آن به آن مفاض میشود. مگر اینکه منظور عقل فعال باشد.

---

[1]. صحیفهی شریفهی سجادیه، دعای چهل و هفتم.

[2]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۵۸.

[3]. نهج البلاغه (نسخهی صبحي صالح)، ج ۱، ص ۲۱۷.